

و آنان در تدوین قوانین، مصالح و منافع اکثریت را زیرپا می‌گذاشتند. چنانکه با تصویب «قوانین غله»، در حقیقت، قیمت غله را به نفع مالکین (و به زیان کارگران و طبقات کم‌درآمد) بالا بردند. با تصویب این قانون، بورژواهای پول‌پرست ناگزیر شدند برای اینکه کارگران از گرسنگی نمیرند مزد بیشتری به آنان بدهند. در سال ۱۸۱۹، بموجب قانون، عوارض سنگینی برای پشمهایی که به مملکت وارد می‌شد وضع کردند. و این قانون نیز به منافع بورژوازی انگلستان لطمه زد. به این ترتیب، نه تنها طبقه کارگر بلکه بورژوازی انگلستان نیز خواهان حق رأی همگان شدند.

از سده هجدهم بعد، روز بروز، بر مظلوم بورژوازی نسبت به کارگران افزوده می‌شد. کار روزانه از ۱۴ تا ۱۶ ساعت طول می‌کشید. برای آنکه مزد کمتری بدهند، زنان و کودکان را به کار وامی‌داشتند. کارگران را به بهانه‌های مختلف جریمه می‌کردند.

تا پایان نیمه اول قرن نوزدهم، وضع طبقات زحمتکش در انگلستان در حدود سال ۱۸۳۰ سخت دشوار بود. کودکان و بزرگسالان، مرد وزن، در کارخانه‌ها استخدام می‌شدند. معمولاً از سن ۶ تا ۷ سالگی، کودکان شروع

به کار می‌کردند ولی خانواده‌های فقیر در اثر نیازمندی و فشار اقتصادی، گاه کودکان سه یا چهار ساله را نیز بکار می‌گماشتند. این امر بحدی طبیعی بود که حتی کلیسا به خانواده‌های فقیری که بچه‌های صغیر و خردسال خود را برای چندشیلینگ در هفته، به کارخانه می‌فرستادند کمک‌مالی و صدقه نمی‌داد؛ مگر اینکه کودکان خود را همراه بیاورند.

ساعات کار از ۱۲ تا ۱۹ ساعت در روز بود. ناظران سنگدلی بر کار کارگران نظارت می‌کردند تا وظایف محوله را بنحو کامل انجام دهند. در صورت تعلل، از شلاق و کتک برای بیدارنگاه داشتن و استمار شدید کودکان استفاده می‌کردند. خستگی و بی‌حالی کارگران بحدی بود که گاه در اثر فشار خواب، روی ماشین‌آلاتی که در حال حرکت بود می‌افتادند و این واقعه به مرگ یا نقص عضو آنان منتهی می‌شد. گاه والدینی که با فرزندان خود در کارخانه مشغول کار بودند خودشان کودکان دلبندشان را کتک می‌زدند تا آنان را از ضربات شدید ناظر، رهایی بخشند.

کودکان غالباً مجبور بودند در حین غذا خوردن ماشین‌آلات را پاک کنند و این کار را موقعی انجام می‌دادند که ماشین در حرکت بود. در نتیجه، نه تنها ریه‌های آنها پر از خاک و دود می‌شد بلکه گاه خطر نقص عضو آنان را تهدید می‌کرد.

وضع رقت‌بار معدنکاران: زندگی معدنکاران نیز بسیار طاقت‌فرسا و همراه با تحقیر فراوان بود. داستانهای زیادی درباره فسق و فجورها و آمیزشهای غیرقانونی که در این گالریهای زیرزمینی صورت می‌گرفتند (هم در داخل راهروهای زیرزمینی و هم در خارج معدن) در منابع تاریخی آن ایام بچشم می‌خورد.

گزارش رسمی دولتی که در سال ۱۸۴۲ منتشر شده، حاکی از استمار شدید کودکان و زنان است. با اینکه سن معمولی شروع بکار از هشت، نه سالگی بود، ولی گاه کودکان چهار ساله را نیز در معادن و کانهای تاریک زیرزمینی بکار می‌گماشتند.

ساعات کار ۱۲، ۱۳، ۱۴ و گاه بیشتر بود. کار کودکان چهار و پنج ساله این بود که

بندی در دست داشتند؛ وقتی که ماشین زغال حرکت می کرد، آن بند را می کشیدند تا در پیچه باز شود و هوای کافی برای استنشاق معدنکاران وارد دخمه‌های زیرزمینی شود. کارگران، در تاریکی کاسل، چرخهای حامل زغال سنگ را، مانند محکومین به اعدام شاقه، به جلو می کشیدند. بسیاری از آنها در طول ماه، حتی یک پادام (دو ۱۰ نمی دیدند). یعنی وقتی وارد معدن می شدند تاریک بود و وقتی هم که خارج می شدند باز تاریک بود.

کیفرهای شدید هم در مورد بزرگسالان و هم در مورد کودکان اجرا می شد. کتک خوردن و از دست دادن مزد، مجازات کسانی بود، که دیر سرکار خود حاضر می شدند. اگر کسی پنجره را باز می کرد، جریمه آن یک شیلینگ بود. جریمه سوزاندن برق تا صبح، دو شیلینگ بود. اگر کسی خود را می شست یا سوت می زد، یک شیلینگ کیفر آن را می پرداخت.

حتی در یک کارخانه، نزدیک منچستر، به کارگران اجازه آشامیدن آب داده نمی شد. در سال ۱۸۳۲، از کسی که دو دخترش به کارخانه می رفتند، از طرف کمیته کار کودکان در کارخانه‌ها، سؤال کردند که: «بچه‌های شما چه ساعتی بکار می روند؟» او جواب می دهد: «ساعت سه بعد از نصف شب می روند تا ساعت ۱۰ شب روز بعد، یعنی ۱۷ ساعت، کلا می کنند؛ و در این ۱۷ ساعت، فقط یک ربع ساعت صبحانه، نیم ساعت ناهار و برای آشامیدن نیز ربع ساعت وقت دارند.» این مدت هم معمولاً به پاک کردن ماشین آلات کارخانه صرف می شد و گاه تمام وقت تغذیه آنها را می گرفتند بطوریکه ناچار بودند صبحانه را ببرند خانه. به این ترتیب، کارگران مجبور بودند ساعت دو بعد از نصف شب، برای لباس پوشیدن و خوردن غذا بیدار شوند. در نتیجه، مجموعاً ساعت بیشتر نمی خوابیدند. این دوران فقط ۶ هفته طول می کشید. در سایر ایام سال، فشار کار کمتر بود؛ یعنی از ۶ صبح تا ۸/۵ شب یعنی ۱۴/۵ ساعت در شبانه روز کار می کردند که وقت کمی نبود.

وقتی که از شخص سابق الذکر، از میزان خستگی فرزندانش سؤال می کنند، می گوید: چنان خسته و بیحالند که وقتی غذا را به دهان آنها می گذاشتم، به خواب می رفتند و ناچار بودم آنها را تکان بدهم که غذا را بخورند و بخواب بروند و در اثر این وضع طاقتفرسا، گاه دچار سانحه می شدند؛ چنانکه دختر من انگشتش بریده شد و ۶ هفته در درمانگاه بستری شد. و چون این حادثه رخ داد، مزد او را کاملاً قطع کردند. مزد این کارگران، با این شرایط دلخراش، هفته‌ای سه شیلینگ بود.

سؤال شد که: «آیا بچه‌ها فرصت نشستن داشتند؟» جواب داد: «ابدأ.» سؤال شد که: «آیا ممکن بود کمتر کار کنند و کمتر پول بگیرند.» گفته بود: «بهیچوجه، یا باید بهمین مقدار کار کنند یا اخراج شوند.»<sup>۱</sup>

«در نتیجه اعتراضات شدیدی که از طرف محافل مختلف صورت گرفت، در سال ۱۸۴۴، یک نفر از نمایندگان پیشنهاد کرد: کادگران (دو ۱۰ ساعت کار کنند. ولی پیشنهاد او

۱. بولین گرک، تاریخ اجتماعی و اقتصادی انگلستان از سال ۱۷۶۰ تا ۱۹۵۰. ترجمه دکتر محمدحسین تمدن (قبل از انتشار).

تصویب نشد و قرار شد، دوزی ۱۲ ساعت کاد کنند، و دوساعت هم برای صرف غذا گذاشتند. بموجب این قانون، کار بچه‌ها به‌روزی ۶/۵ ساعت تقلیل یافت، و مقرر گردید حصارى اطراف ماشین‌آلات بکشند تا از تصادفات و برخوردهای احتمالی جلوگیری شود. همچنین، قرار شد که هیچ زنی یا کودکی ماشینی را که در حال حرکت بود پاک نکند.<sup>۱</sup> بالاخره در سال ۱۸۴۷، قانون ده ساعت کاد دوز به تصویب رسید. تا این تاریخ، قوانین به نفع کودکان و زنان و جوانان تصویب شده بود و از تقلیل ساعت کار مردان عادی سخنی در میان نبود.

بعضی از کارگران که از علت حقیقی بدبختیهای خود و راه علاج آن بیخبر بودند، به تخریب ماشینها همت گماشتند؛ غافل از اینکه راه علاج این نیست. در آغاز سده نوزدهم، کارگران و بورژواها، برای اصلاح قانون انتخابات، همدستان شدند ولی در این مبارزه نفعی به طبقه کارگر نرسید؛ زیرا در قانون سال ۱۸۳۲، کسانی حق انتخاب نمایندگی داشتند که از درآمد کلانی بهره‌مند شوند. در نتیجه، طبقه کارگر ناگزیر شد که از بورژوازی کناره‌گیرد و با ایجاد سازمانهای کارگری، مستقلاً در راه تأمین منافع خود مبارزه کند. جامعه کارگران لندن در سال ۱۸۳۶، برنامه‌ای را به نام «منشور ملت برای اصلاح انتخابات» عرضه داشت. این نهضت که بعدها به نام چارچیسم<sup>۲</sup> خوانده شد، در شهرهای مختلف صنعتی، مجامعی تشکیل می‌داد. و سرانجام، با گردآوری بیش از یک میلیون و دویست هزار امضاء از پارلمان خواستند که حق رأی همگانی باشد و باشیوه‌ای مخفی در تمام حوزه‌های انتخاباتی بدون هیچ قید و شرطی، انجام، پذیرد. ولی پارلمان از قبول این تقاضا سرباز زد. کارگران دست از مبارزه نکشیدند و سازمان خود را وسعت بخشیدند. بموجب منشوری، زندگی اندوهبار کارگران و روش سیاسی زمامداران را بیاد انتقاد گرفتند. و با گردآوری بیش از ۳ میلیون امضاء، تقاضای دیرین خود را تکرار کردند. پارلمان باز هم به افکار عمومی توجه نکرد. موج اعتراض و اعتصاب کشور را فرا گرفت و پارلمان ناگزیر شد، بموجب قانونی، کاد (دوازده ساعت کار) کاهش دهد.

در فرانسه، چنانکه اشاره شد، در نتیجه انقلاب بورژوازی، اصول فنودالیسم درهم ریخت. حکومت سلطنتی پس از شکست ناپلئون، بار دیگر روی کار آمد. قدرت شاه توسط پارلمان محدود گردید. پارلمان دارای دو مجلس بود: مجلس اعیان که اعضای آن را شاه منصوب می‌کرد؛ و مجلس نمایندگان که اعضای آن را کسانی برمی‌گزیدند که درآمد سالانه آنان دست کم هزار فرانک باشد. طبیعی است که چنین پارلمانی فقط به‌ساز مرتجعین می‌رقصید و در اندیشه اصلاح زندگی اکثریت نبود.

چون بورژواها و مرتجعین اکثریت داشتند، هیچیک از آرمانهای دیرین کارگران، یعنی مالیات گرفتن از سرمایه‌داران، تشکیل کمیته‌ای برای نظارت بر کارهای دولت، بازپس کشیدن سپاهیان از پاریس و کمک به بیکاران و تهیدستان، صورت عمل نگرفت. دولت و مرتجعین کلونپهای کارگران را بستند، و کارگاههای ملی را تعطیل کردند.

قیام مسلحانه کارگران، در مقابل ارتش فراوان و مجهز دولت، منتهی به شکست گردید، و حبس و تبعید کارگران آغاز شد.

در قانون اساسی جدید، تضمینات بیشتری علیه اکثریت تدوین کردند. آزادی بیان، مطبوعات و انجمنها، رسماً وجود داشت ولی، در عمل، دولت از حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی جلوگیری می کرد. برای رئیس جمهور حقوق و اختیارات فراوانی در نظر گرفتند؛ از جمله او در برابر پارلمان مسؤلیتی نداشت. علاوه بر این، برای اینکه توده مردم در انتخابات دخالت مؤثری نداشته باشند، قیود و مقرراتی به زیان آنها تدوین کردند.

با اینکه انقلابهای ۴۹-۱۸۴۸ در دیگر کشورهای اروپایی نظیر آلمان، اتریش، ایتالیا و لهستان با شکست روبرو شد، و مردم از این قیامها طرفی نبستند. با اینهمه، این نیروها بنیان روابط فئودالی را درهم ریخت. اساس حکومت سرمایه داری را استحکام بخشید و به آگاهی و تشکیل طبقه کارگر و پرولتاریا کمک فراوان کرد و «۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴، نخستین مجمع بین المللی کادگران تشکیل گردید و متفکرین بزرگی چون مارکس و انگلس در آن شرکت جستند و خط مشی طبقه کارگر را در جهان سرمایه داری مشخص نمودند.

شرکت کنندگان این مجمع دریافته اند که در سایه مبارزات سیاسی و اقتصادی ممکن است که موفقیت های نسبی نصیب طبقه کارگر شود. ولی توفیق واقعی و حقیقی موقعی نصیب کارگران و دیگر زحمتکشان خواهد شد که حکومت به دست طبقه کارگر بیفتد و بهره کشی و استثمار انسانی از انسانهای دیگر بکلی برافتد. با این حال، انترناسیونال به پیروان خود تأکید می کرد که در حفظ آزادیهای دموکراتیک بکوشند؛ زیرا در این راه نیز ممکن است طبقه کارگر، بدون جنگ و خونریزی، قدرت را بدست گیرد.

در همین ایام، در اثر سوء سیاست دولت، و مبارزات زحمتکشان، طبقه کارگر برای نخستین بار، به حکومت رسید. کمون پاریس پس از پایان انتخابات زمامداران جدید، که مظهر تمایلات و خواسته های طبقات محروم بودند، سازمان دولتی بورژوازی و دستگاه پلیس را برانداختند. کمیته هاجای وزارتخانه ها را گرفت و گاردهای ملی، بجای ارتش عهده دار حفظ نظم عمومی شدند. کمون در دوران کوتاه قدرت خود، به نفع طبقات محروم، قدمهایی برداشت. ولی ارتجاع فرانسه، که از زمامداری طبقه کارگر بیم داشت، دروسای به تجهیز قوا پرداخت و به سرکردگی «تییر» حمله را آغاز کرد، و سرانجام در ۲۸ مه ۱۸۷۱، کمون سقوط کرد، اشتباهات فراوان و گوناگون رهبران کمون درس عبرتی برای انقلابیون سراسر جهان بود که بحث در جزئیات آن از حوصله این کتاب خارج است.<sup>۱</sup>

۱. تلاش سوسیالیسم در راه کسب قدرت: سوسیالیستها از سال ۱۸۴۰ بعد، برای بدست

۱. دک:

الف) تاریخ اقتصادی و اجتماعی انگلستان پیشین. ص ۱۲۳-۱۲۰.

ب) میتروداسکی و دیگران، زمینه تکامل اجتماعی، ج ۲. ترجمه کامزانی/مینوخرود (قبل از انتشار).

ج) جغرافیای اقتصادی جهان، پیشین. ص ۱۸۸. بهمد.

گرفتن حکومت و اجرای نقشه‌های سوسیالیستی خود، برحسب شرایط و مقتضیات، راههای مختلفی انتخاب می‌کردند: یکی بدست‌گرفتن قدرت از راه انقلاب، مانند انقلاب سال ۱۸۴۸ و جریان کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ — باینکه در این دو جریان پیروزی نصیب طبقه کارگر نشد ولی از لحاظ تاریخی، درسهای گرانقدری به زمامداران نهضت‌های کارگری آموخت. راه معتدل و غیرانقلابی دیگری که طبقه کارگر برای نیل به آرزوهای خود برگزید، کنسب قدرت از راه تشکیل اتحادیه‌های کارگری و اقدام دسته‌جمعی (اعتصاب) در مقابل کارفرمایان بود. در نیمه اول قرن نوزدهم، کارگران انگلستان در نتیجه مبارزات پیاپی، به حق اعتصاب و حق تشکیل اتحادیه‌های کار، بمنظور بیان تقاضای خود دست‌یافتند. ولی فرانسه تنها در سال ۱۸۶۴، حق اعتصاب را به دست آورد، و در سال ۱۸۸۴ موفق به تشکیل سندیکا، برای کارگران گردید.

باینکه نهضت‌های سندیکایی در آغاز امر سعی می‌کردند که از سیاست برکنار بمانند ولی، در عمل، غالباً به نفع نهضت‌های چپ (سوسیالیسم یا کمونیسم) وارد میدان سیاست می‌شدند.

پس از آنکه از پایان قرن نوزدهم دموکراسی پارلمانی بسط و توسعه یافت، سوسیالیستها برآن شدند که از راه بسیج و آماده کردن مردم، نمایندگان خود را به مجلس بفرستند و در آنجا از طریق نطقها و خطابه‌های هیجان انگیز و از راه گذرانیدن قوانین به نفع، سوسیالیسم، قدمهایی بردارند. در جریان این مبارزات، اختلاف نظرسوسیالیستها و کمونیستها در راه وصول به مقصود غالباً به نفع اجتماع پایان می‌یافت.

«ژان ژورس که تربیت دانشگاهی داشت و خطیبی معتبر و عالی‌مقام بود، موفق شد که این جریانهای مختلف را متحد و یگانه سازد و «حزب سوسیالیست متحد» را ایجاد کند — حزبی که نام: «بخش فرانسوی انترناسیونال کارگری»، اس.ف.ای — در سال ۱۹۰۰، یافت.

ژان ژورس، که لئون بلوم او را نابغه تالیف آهنگها خوانده است، در پی آن بود که عقاید و جریانهای مختلف، یعنی سوسیالیسم فرانسوی را، که زاده اندیشه‌های روسو و انقلاب بود، با سوسیالیسم تخیلی و عقاید پرودن در قرن نوزدهم، و سوسیالیسم علمی کارل مارکس هم‌آهنگ سازد.

در مساوات سیاسی حقوق، به عقیده ژان ژورس، اگر عدم مساوات سرآغاز زندگی افراد باقی بماند و افراد بخاطر مالکیت فردی موروثی، در آغاز امر با هم یکسان نباشند، نوعی فریب و اغماض خواهد بود.

یکی دیگر از سخنان ژان ژورس بسیار پرمعنی است؛ آنجا که (ژ. فری در پاسخ ژورس که از جهان‌بینی او پرسش کرده بود، جواب داد: «مقصد من آن است که انسانیته بدون وجود زورگویان وبدون وجود شاهان ترتیب و سازمان بدهم». ژان ژورس بصراحت می‌گوید که اگر فری به پاسخ خود عبارت «بدون کارفرما» را افزوده بود، پاسخ او کامل و تعبیر تمام عبار سوسیالیسم بود.»<sup>(۱)</sup>

یکی از نتایج نخستین جنگ جهانی، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری بود. پس از استقرار حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، عده‌ای از سوسیالیست‌ها این انقلاب را پذیرفتند و در مقابل راهنمایی‌های سیاسی شوروی، سر تمکین فرود آوردند. «در واقع سه بین‌الملل کارگری وجود داشت: اول، بین‌الملل ۱۸۶۴، که کارل مارکس در لندن بنیان نهاد. دوم، بین‌الملل ۱۹۰۴، که در آمستردام، بتوسط بیل<sup>۱</sup> و کائوتسکی آلمانی تأسیس شده بود. سوم، بین‌الملل ۱۹۲۰ که بوسیلهٔ لنین در مسکو ایجاد شده بود.»<sup>۲</sup>

پدیدهٔ استعمار: «در اواخر قرن پانزدهم میلادی بود که آفت **تلاش‌های کشورهای سرمایه‌داری** استعمار بدنبال واسکودوگاما از راه دریایی هند به جهان ما آمد. مطالعهٔ این نمود تاریخی به ما نشان خواهد داد که چگونه استعمار در کشورهای آسیا و آفریقا استقرار و توسعه یافت و چگونه در ظرف چهار قرن اخیر، اقوام و ملل این دو قاره را بطور مستقیم یا غیرمستقیم، آشکار یا در زیر نقاب استقلال‌های ظاهری، در قید بندگی کشورهای صنعتی درآورد. کشورهای آسیا و آفریقا، باستانی یکی دوتای آنها، همه در ردیف کشورهای باصطلاح عقب افتاده، یا در راه رشد قرار دارند و درآمد سرانهٔ آنان، اغلب سوار، حدود صد الی صد و پنجاه دلار است. رشد اقتصادی آنان بغایت کند است و غالباً استخوانبندی اقتصادی و اجتماعی موجود این کشورها طوری است که قسمت اعظم منابع انسانی و اقتصادی آنان بلااستفاده می‌ماند و خارج از گردش تولیدی قرار می‌گیرد. در نتیجه، در حالی که ترقیات عظیم علمی و اقتصادی، سطح زندگی مردم کشورهای پیشرفته بسرعت بالا رفته است، در کشورهای عقب افتاده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، این جریان در جهت معکوس رخ داده است؛ بطوری که سطح زندگی این کشورها، در حال حاضر، پایین‌تر از سی سال پیش و شاید هم پایین‌تر از اواخر قرن گذشته است.»<sup>۳</sup>

در این کشورها، اصولاً در گذشته، هیچگاه حکومت بر اساس ارادهٔ آزاد مردم استوار نبوده است غالباً عدهٔ محدودی ادارهٔ مملکت را به عهده داشته‌اند. اینک، در اثر تحول افکار سیاسی و واقعیات زمان حاضر، بر همه روشن است که تنها حکومت واقعی مردم بر مردم می‌تواند یگانه ضامن ترقی و ثبات واقعی باشد و نیروهای خفتهٔ عظیم انسانی و اقتصادی را بنحو احسن، رها و آنان را در راه اعتلای جامعهٔ مؤثر سازد.

نیروهای استعماری در کشورهای زیر نفوذ خود، همواره کوشیده‌اند از پیدایش و رشد حکومت ملی جلوگیری کنند. «فرحت‌عباس، نخستین رئیس مجلس الجزایر، در یکی از نطق‌های خود در برابر مجلس مؤسسان فرانسه پس از جنگ، استعمار را بدین نحو تعریف کرد: «اشغال سرزمین یک قوم معین از طرف قومی دیگر، بدون رضای او و بهره‌کشی از آن سرزمین به نفع خود.»

با توجه بعوامل گوناگون که مفهوم استعمار را تشکیل می‌دهد، به نظر ما تعریف ذیل می‌تواند بنحو جامع‌تری، معنای استعمار را بیان کند: «استعمار را می‌توان رژیم سیاسی اقتصادی

#### 1. Bebel

۲. تارنیک اقتصادی (بررسی در روابط نهادها)، پیشین، ص ۱۳۱ (حاشیه).

۳. مجید رحمان، مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی، ص ۶-۴ (بناختار).

دانست که در سرزمین ملی یک کشور، از طرف یک (یا چند) دولت خارجی برقرار می‌شود و از این رهگذر، دولت یا دولت‌های خارجی، نظامی را در آن سرزمین مستقر می‌سازند که بدون رضایت مردم از خارج بر آنان تحمیل شده و هدف اصلی آن نظام، تأمین منافع خارجیان و عمال آنان است.<sup>۱</sup>

«استعمار اساساً دو جنبه سیاسی و اقتصادی دارد: در ادوار باستانی، آنچه بدان نام استعمار می‌دادند، بیشتر جنبه تجاری داشت؛ اقوام دریانورد و بازرگانان، مانند فنیقیها و یونانیها، مستعمراتی در سواحل مدیترانه بوجود آورده بودند که مراکز تجارتی آنان بود و روابطشان را با مرکز تأمین می‌کرد. با توسعه روابط بازرگانی، شرکت‌های خصوصی کشتیرانی و بازرگانی به استفاده بیشتر پرداختند و رفته‌رفته، به مناطق اطراف مراکز نیز علاقه پیدا کردند. سفید پوستان پرتغالی و اسپانیولی، بخصوص، بتدریج، از قدرت خود استفاده کردند و اهالی بومی را در مناطق آمریکای لاتین و آفریقا، برای استخراج معادن و سنگهای قیمتی، بکار گماشتند و سپس در مرحله بعدی، به کشت و استفاده از زمین پرداختند.

در این جریان، ابتدا دولتهایی مانند انگلیس و فرانسه، در هند و آمریکای شمالی، از شرکت‌های خصوصی تابع خود پشتیبانی کردند و سپس، خود جایگزین شرکتها شدند و مستقیماً به استفاده از مناطق اشغال شده پرداختند.

از قرن پانزدهم بعد، استعمار با ایجاد راه‌دریایی هند و امپراتوریهای استعماری پرتغال و اسپانیا و هلند و انگلیس و فرانسه، وارد مرحله کنونی خود می‌شود و از آن تاریخ، رابطه ناکستنی بین دو عامل سیاسی و اقتصادی آن، روز بروز روشن‌تر می‌شود. اقتصاد و سیاست دو عامل جدایی ناپذیر استعمار بوده و همواره با یکدیگر عمل کرده‌اند. باید توضیح داد که هدف اساسی و محرک توسعه استعماری، اساساً تأمین منافع اقتصادی بوده است.<sup>۲</sup>

در حال حاضر، کشورهای متجاوز امپریالیستی، بیشتر از راه استعمار غیر مستقیم مقاصد اقتصادی خود را عملی می‌کنند، یعنی بکمک عمال داخلی، همان برنامه‌های استعماری را (برای دست‌یافتن به منابع مواد خام و فروش مصنوعات خود) به مرحله عمل و اجرا می‌گذارند و برای اعمال قدرت مستقیم، متحمل خرجی نمی‌شوند.

در روزگار ماکشورهای متجاوز «شبکه بزرگی در پهنه بین‌المللی بوجود آورده‌اند که منافع مشترک آنها را به هم پیوند می‌دهد. استعمار که در ابتدا با اشغال کشورها بزور سرنیزه عملی می‌شد، رفته‌رفته، به یک سیستم غامض تسلط سیاسی و اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم تبدیل شده است که شبکه آن در سراسر جهان، همه کشورهای عقب‌افتاده را دربر گرفته است.<sup>۳</sup> و از سیر تحول تاریخی و طبیعی آنها جلوگیری می‌کند.

استعمار در کشورهای زیر نفوذ خود، با ارسال سلاحهای جنگی و تقسیم پول بین محافل ذی نفوذ، از رشد نهضت‌های دموکراتیک و انتخابات آزاد جلوگیری می‌کند و با تمام قوا می‌کوشد هیأت‌های حاکمه تحمیلی را در مسند خود نگهداری کند. در حقیقت، پس از

۱. همان، ص ۱۶.

۲. همان، ص ۱۸-۱۷ (به اختصار).

۳. همان، ص ۲۱.

انقلاب صنعتی، کشورهای نوظهور صنعتی در صدد کشف مناطق جدید برآمدند و سعی کردند حداکثر سود را در کمترین زمان بدست آورند و برای وصول به این هدف، با عناصر ملی و ضد استعمار بمبارزه برخاستند. از اواخر قرن نوزدهم، کشورهای جوان و نیرومند سرمایه‌داری به فکر افتادند که رقبای اقتصادی خود را از میان بردارند و «بازارهای اشغال شده را، بنحوی که منافع آنها را تأمین کند، از دست صاحبان قبلی بیرون آورند و به تقسیم مجدد آن بازارها پردازند. جنگهای استعماری اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، غالباً مربوط به این توزیع مجدد بازارهای اقتصادی و مالی است.

تقسیم جهان به دو گروه مجزا، یعنی گروه کشورهای سرمایه‌داری صنعتی توسعه طلب و گروه کشورهای کشاورزی عقب افتاده، مرحله آخر توسعه رژیم استعماری است، و در این دوران است، که ورطه موجود بین این دو گروه، روزبروز، بضرر گروه دوم، وسیعتر و خطرناکتر شده است.»<sup>۱</sup>

پس از آنکه کشوری زیر نفوذ اقتصادی یک کشور امپریالیستی قرار گرفت، دولت متجاوز سعی می‌کند منطقه عمل خود را وسعت بخشد و از مداخلات اقتصادی و سیاسی دیگر کشورهای رقیب، به انواع وسایل، جلوگیری نماید. و با روی کار آوردن یک دولت دست‌نشانده و مطیع، راه را برای مداخلات اقتصادی و سیاسی از هر جهت هموار کند. یکی از مشخصات کشورهای عقب‌افتاده و استعمار زده، وجود اختلاف شدید طبقاتی در بین مردم است. کارگر و کشاورز، هیچگاه از لحاظ حقوق اقتصادی و سیاسی، خود را هم‌ردیف مالک و سرمایه‌دار قرار نمی‌دهند و طبقات ممتاز با استفاده از بیخبری مردم، چرخهای اقتصادی و سیاسی کشور را، بسود خود و بزیان اکثریت، بحرکت درمی‌آورند.

رمن بار، اقتصاددان فرانسوی، در پیرامون عدم تعادل اجتماعی، چنین می‌گوید: «این اجتماعات از آن جهت ناستعادلند که در آن، گروههای میانه‌غالباً وجود ندارند؛ در یک طرف آن، اکثریت مردم فقیر و زحمتکش و جاهل و ناتوان قرار دارند و در طرف دیگر، طبقات بسیار محدودی از ملاکین و صاحبان ثروت و خانواده‌های بزرگ؛ و اینان نه تنها وسایل قدرت و ثروت بلکه در عمل، دولت را نیز در دست دارند؛ ولی طبقات متوسط، بمعنایی که در کشورهای پیشرفته مشاهده می‌شود و اصولاً کادریهای سیاسی و متخصصین فنی و اداری و مدیران صنایع آن کشورها را بوجود می‌آورد، در کشورهای توسعه نیافته اساساً وجود خارجی ندارد و یا اگر دارد، در حاشیه اجتماع قرار گرفته است و نقش مؤثری ایفا نمی‌کند. در این کشورها تصمیمات اداری همواره از بالا و غالباً بدون تبادل نظر واقعی با کادریان مسؤول و بدون مقدمات لازم و کافی، اتخاذ می‌گردد. واحدهای مطالعاتی و تحقیقاتی مستقلی وجود ندارد که مطالب مهم و اساسی را بطور علمی و بدون توجه به نظریات و تمایلات سیاسی مقامات بالاتر، مورد علاقه و بررسی قرار دهد. منطق ماسورین این است که دستوراتی که از بالا می‌رسد کودکانه اجرا کنند. جای تعجب نیست که در این شرایط، تصمیمات مهم که غالباً با سرنوشت مردم و زندگی آنان بستگی دارد و مقدمات و طرح و اجرای آن را متخصصین امر باید با توجه کامل به جوانب و اثرات گوناگون آن



تصمیمات، منجمله جنبه‌های علمی و فنی امر تهیه کنند، در کشورهای عقب افتاده غالباً سرسری و عجولانه و بدون مطالعه اتخاذ می‌گردد.<sup>۱</sup>

یکی از عواملی که به رشد اقتصادی کمک شایان می‌کند برنامه‌ریزی است؛ و امروز برنامه‌ریزی در کشورهای کم‌رشد به دو صورت انجام می‌گیرد: یا کشورهای کم‌رشد با رژیمهای دموکراتیک اداره می‌شوند و یا به وسیله دیکتاتورها. در کشورهای نوع اول معمولاً برنامه‌ریزی زیر نظر کارشناسان و افراد متخصص و کاردان اداره می‌شوند و صاحب نظران و مسؤولان امور اقتصادی و سیاسی، با رعایت کامل اولویتها و با توجه به اصل الا هم فالاهم، برنامه‌ریزی اقتصادی را با کمال دقت و با رعایت صرفه و صلاح، اکثریت به مرحله اجرا می‌گذارند؛ چنانکه کشور هندوستان پس از مشورت با کارشناسان داخلی و خارجی، اکنون در آغاز سومین برنامه پنجساله خود می‌باشد.

در کشورهای نوع دوم، معمولاً مصلحت کشور چندان مورد نظر نیست بلکه فرمان و اراده اشخاص را، بدون رعایت اصل اولویتها بموقع اجرا می‌گذارند. در کشورهای نوع اول که با اصول و ضوابط دموکراتیک اداره می‌شوند و جریان رشد اقتصادی؛ بخودی‌خود، ترقی می‌کند. پیدایش کارخانه‌های تازه و شروع فعالیتهای اقتصادی دیگر، به بازار گسترش می‌بخشد و بدینسان، امکان می‌دهد صنایع یش از پیش به وجود آید تا احتیاجات هرچه بیشتری را برآورده سازد. رشد یک نوع فعالیت‌های اقتصادی، صرفه‌جوییهای خارجی بیشتری فراهم می‌سازد؛ یعنی خدمات و محصولات را بوجود می‌آورد که مورد احتیاج فعالیتهای اقتصادی دیگر هم خواهد بود. در این شرایط، گروه انبوهی از مردم، بیشتر از پیش به این نوع مشاغل کشیده می‌شوند و درآمد پولی پیدا می‌کنند و بازار را بیش از پیش، گسترش می‌دهند. حتی افزایش جمعیت، که در نبودن رشد اقتصادی مصیبتی است، بعنوان محرکی در جهت رشد بیشتر، و برآوردن احتیاجات گروه انبوهتری از مردم عمل می‌کند. چون گامهای فعالیت اقتصادی تندتر می‌شود، بار مالیاتها را بردوش گروه وسیعتری از مردم می‌توان انداخت. موقعیت سیاسی گروههای کهن اشرافی، که آنها را از پرداخت مالیات (با آنکه بیشترین درآمدها را داشتند) حفظ می‌کرد، ضعیف‌تر می‌شود و بیش از پیش، می‌توان آنها را مجبور ساخت که سهم مالیات خود را بپردازند. درآمد دولت بالا می‌رود. و امکان می‌دهد که وجوه بیشتری بصورت سرمایه اجتماعی برای ساختن مدارس، بیمارستانها، شاهراهها که از احتیاجات یک اجتماع سالم است، خرج شود.<sup>۲</sup>

«هدف اساسی برنامه‌ریزی در بسیاری از این کشورها هماهنگ کردن تصمیمات جداگانه و مستقل اقتصادی است که برای رشد سریع اتخاذ می‌شود. کوشش برنامه‌ریزان متوجه حصول اطمینان از این اصل است که قسمت اعظم درآمد ملی، بطور تصاعدی، برای خرید دستگاههای تولیدی صنعتی اختصاص یابد و اقتصاد جامعتری ساخته شود تا بتواند سطح زندگی مادی

۱. مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی، پیشین، ص ۱۰۸-۱۰۱ (به تناوب و اختصار).

۲. دابرت ج. الکامدر، الفهای رشد اقتصادی. ترجمه خسرو اسی، ص ۶۵-۶۴.

بالاتری برای اهالی کشور فراهم سازد.»<sup>۱</sup>

«در بسیاری از کشورها رشد اقتصادی، مترادف با صنعتی شدن شناخته می‌شود؛ ولی کشاورزی باید بخش اصلی هر برنامه رشد اقتصادی موفق باشد. بدون گسترش و تکامل موازی و همزمان کشاورزی، رشد صنعتی یکطرفه، فوق‌العاده گران تمام خواهد شد و به هدفهایی که طرح ریزان برنامه تعیین کرده‌اند، نخواهد رسید.»<sup>۲</sup>

«اگر خوراک و مواد خام مورد احتیاج کشورهایی که در راه صنعتی شدن گام گذاشته است از داخل همان کشور تأمین گردد، برای تهیه آن مواد، دیگر لازم نخواهد بود از خارجی کشور که از راه صادرات بدست می‌آید خرج گردد. بجای آن می‌توان با ارز خارجی خود، ماشین-آلات صنعتی و آن کالاهای مصرفی مورد احتیاج را که هنوز خود نمی‌تواند تولید کند از خارج وارد سازد.

کشاورزی اگر بتواند بر حجم صادرات کشور بیفزاید، سهم اضافی دیگری در جریان رشد شهری، بعهد گرفته است. اگر کشاورزی بتواند قهوه، گندم، گوشت، کاکائو و روغن نارگیل، کف و سایر کالاهای کشاورزی را برای صدور به خارج تولید کند. نقش بازرشی در ازدیاد منابع ارزی کشور ایفا کرده است. هدف رشد اقتصادی باید این باشد که رشد دیگر بخشهای اقتصادی را برانگیزد. نه آنکه بخشهایی را که پیش از آن وجود داشته‌اند، محدود کند و یا ویران سازد، در زمینه کشاورزی، باید به کشاورزان روشهای جدید زراعت را آموخت و کودهای تازه را به آنان معرفی کرد و با یکایک کشاورزان در زمینه مسایل کشاورزی بحث و گفتگو کرد. باید در مزارع نمونه، روشهای تازه، آزمایش شود تا کشاورزان بتوانند با چشم خود نتیجه کار را ببینند.

یکی از مشکلات اصلی کشاورزان نداشتن راههای کافی برای رسانیدن محصول به بازار است. توسعه شبکه راههای ارتباطی از نظر اقتصادی مهم نیست بلکه از نظر فرهنگی و بهداشتی و بالا بردن سطح اطلاعات عمومی کشاورزان نیز شایان اهمیت است.»<sup>۳</sup>

به نظر رابرت الکساندر، در ممالک سرمایه‌داری و در بسیاری از کشورهای کم‌رشد، چهارگروه اصلی هستند که منطقی می‌توانند پس‌انداز کنند، و آنها عبارتند از: طبقه ملاح، بازرگان، مردم وابسته به مقامات عالی دولتی، و بالاخره دارندگان شغل‌های تخصصی آزاد مانند وکلای دادگستری، پزشکان و غیره؛ ولی این گروه‌های صرفه‌اغلب میل و رغبتی به سرمایه‌گذاری در برنامه‌های مختلف اقتصادی ندارند.<sup>۴</sup> بیشتر در میان مردم کاسب، صرفه‌جو، و منظم کسانی پیدا می‌شوند که مرحله به مرحله، پیش می‌آیند و سرانجام سرمایه‌دار می‌شوند و روزی در مهمترین رشته‌های صنعتی کشور سرمایه‌گذاری می‌کنند.

امروز اکثر کشورهای کم‌رشد سعی می‌کنند، تحت شرایطی، از سرمایه‌گذاران خارجی برای صنعتی کردن کشور استمداد جویند، این شرایط بطور کلی از این قرار است:

۱. همان. ص ۶۹.

۲. همان. ص ۸۳.

۳. همان. ص ۹۷-۹۵ (به اختصار و تناوب).

۴. همان. ص ۱۰۵-۱۰۴.

۱. بنگاههای خارجی باید از قوانین کشوری که می‌خواهند در آن کار کنند، اطاعت کنند؛ بخصوص از قوانین کار، قوانین اجتماعی و قوانین مالیاتی.
  ۲. شرکتهای خارجی باید براساس برابری با بنگاههای محلی کار کنند و انتظار بهره‌بری از امتیازات مخصوص را نداشته باشند و هدف هیچگونه تبعیضی هم قرار نگیرند، و تاهنگامی که با آنها و شرکتهای محلی رفتار یکسانی می‌شود، حق ندارند به دولتهای خود متوسل گردند.
  ۳. شرکتهای خارجی باید هرچه زودتر، با شرکت سرمایه‌گذاران محلی و با بکار گماشتن هرچه بیشتر کارمندان محلی در پستهای ریاست و پرسوولیت و با بکار بردن حداکثر مواد خام محلی، خود را «ملی» سازند.
  ۴. سرمایه‌گذاران خارجی باید در مناطقی عمل کنند که از طرف کشور کم‌رشد اجازه داده می‌شود؛ و هدف اصلی، باید خدمت به منافع کشوری باشد که در آن کار می‌کند نه کشوری که از آن آمده است.
  ۵. شرکتهای خارجی باید خود را از امور سیاسی محلی دور نگاه بدارند.
  ۶. شرکتهای خارجی باید در تقاضاهای خود برای ارز خارجی، رعایت اعتدال را بکنند. بدینسان هرچه که از درصد سود معینی که توافق شده است به ارز خارجی از کشور خارج کنند، زیاد آمد، باید مازاد صرف سرمایه‌گذاری مجدد در کشور کم‌رشد گردد؛ و نباید سرمایه خود را خیلی زود به میهن خود بازگشت دهند!
- بطور کلی، کشورهای توسعه یافته برای کمک به هماهنگی جهانی، باید برنامه کمک اقتصادی را بصورت وام و کمکهای بلاعوض گسترش دهند و بموازات آن، برای جلوگیری از بحران و تورم، داده تثبیت قیمت‌های مواد خام و مواد غذایی در مقیاس جهانی همت گمازند تا کشورهای ضعیف و کم‌رشد با مشکل اقتصادی جدیدی روبرو نشوند.
- مدتها پیش از این که جریان فعلی رشد اقتصادی در کشورهای کم‌رشد آغاز گردد، بسیاری از جوامع سنتی بی‌بازار، بر اثر تضادم بازرگانی جوامع صنعتی اروپای غربی و ایالات متحده بشدت دچار بحران و ورشکستگی گردیدند.
- در جوامع سنتی، تولید کالا تابع ارضای احتیاجات خانواده و دهکده است. گاه کالایی را که گروه محلی نمی‌تواند تولید کند، بوسیله معاملات پایاپای، از دهکده همسایه بدست می‌آورد. مبادله کالا با خدمت در مقابل پول، فقط در موارد خاص صورت می‌گیرد که نمی‌توان در خود جامعه محلی آنها را تأمین کرد.

در دهه اول قرن نوزدهم، جیمس میل، اقتصاددان انگلیسی، اثر مصیبت بار ورود منسوجات ماشینی انگلستان را به هندوستان بر روی صنایع دستی نساجی روستایی هند، خاطر نشان ساخت. جستجوی کشورهای صنعتی برای بدست آوردن مواد خام جهت کارخانه‌ها، و مواد غذایی برای تغذیه جمعیت رو به ازدیادشان، سهم زیادی در بهم ریختن اقتصادها و جوامع سنتی کشورهای کم‌رشد داشته است.

علی‌رغم کوششهای فعالانه دول کشورهای در حال رشد، در زمینه رشد اقتصادی، فاصله میان این دو دسته بجای اینکه باریکتر و کمتر بشود، روبه‌افزایش گذاشته است و این مفاک پر نخواهد شد مگر با گذشت‌های فراوان کشورهای توسعه یافته و سعی و تلاش مستمر ممالک در حال رشد. کشورهای عقب‌مانده باید در پناه تعلیم و تربیت، به‌جنگ یسوادى برخیزند و زیر نظر کارشناسان، به کارآموزی بپردازند و با نظم و دقت و ظرفیتی که در جهان صنعتی حاکم است آشنا و مانوس گردند «یک کارگر یسواد حتی نمی‌تواند ساده‌ترین علامتها و دستورها را که مثلاً راجع به نکشیدن سیگار و یا چگونگی توجه از ماشینش به او داده شده است، بخواند. برای او حتی فهم حقوق و وظایفش در کار، نیز دشوار است. از این رو، سواد، یکی از سنگهای بزرگ پی‌ساختمان یک جامعه جدید و با انضباط است. بنابر این، رشد اقتصادی و صنعتی باید با رشد سریع دستگاههای تعلیمات ابتدایی همراه باشد. غیر از خواندن و نوشتن و حساب کردن، تازه واردان و کارگران جدید صنعتی، باید با مهارتهایی که بدان احتیاج دارند تا بتوانند ماشینها و دستگاهها را براه اندازند. آشنا و مجهز گردند.

در ممالک صنعتی، کودکان کشاورز، از همان آغاز کار، با ماشین‌آلاتی که در مزرعه پدرشان هست آشنا و مانوس می‌شوند و طرز کار با آن و تعمیر کردن آن را فرا می‌گیرند. دوران جوانی این کودکان با کار با ماشین‌آلات و مسائل بفرنج تکنولوژیک جامعه‌ی که در آن باری می‌آیند سپری می‌شود.

برخلاف آنها، کارگران تازه‌کاری که از دهکده‌های اسرکای لاتین، و خاورمیانه و روستاهای هندوستان و بته‌زارهای آفریقا بیرون می‌آیند، عملاً چنین اطلاعاتی را ندارند و هنگامی که به‌استخدام صنعت جدید در می‌آیند، از هرگونه دانش عملی بی‌بهره‌اند. مجهز کردن کارگران تازه صنعتی با مهارتهای یک جامعه فنی جدید، باری است که هم کارفرما باید بدوش بکشد و هم مقامات فرهنگی.»<sup>۱</sup>

پاندیت نهر و نخست‌وزیر اسبق هندوستان، در سخنرانی خود، در دانشگاه تهران، گفت: «... در اوایل قرن هجدهم، سطح تمدن و سطح زندگی در تمام کشورهای جهان تقریباً یکسان بوده است و از اوایل این قرن، ملل اروپای غربی با سرعت روزافزونی، راه ترقی را پیموده به مدارج عالی اسروزی رسیده‌اند؛ درحالی که ملل آسیایی خیلی بکندی پیشرفت کرده‌اند. و اکنون هم جز در بعضی مراکز مهم، وضع تمدن و وضع زندگی و طرز تفکر نسبت به قرون گذشته تفاوتی نکرده و فاصله بزرگی بین کشورهای پیش افتاده و کشورهای عقب‌مانده بوجود آمده‌است، فاصله‌ای که با سرعت روزافزون، بیشتر می‌شود.»<sup>۲</sup>

در امریکا جمعی از کارشناسان بسرپرستی جیمز بونر، عضو انستیتوی تکنولوژی کالیفرنیا، با بررسی و محاسبه دقیق، ثابت کرده‌اند که اگر تمام منابع بکار افتد، پانصد برابر جمعیت کنونی تغذیه خواهد شد. حفظ زمین در برابر باد و باران و سیل و آبرفت و نگهداری و گسترش جنگلها و اصلاح بذر و تهیه نهالهای مرغوب و بیکار با آفتهای گیاهی و بکار بردن انواع

۱. همان، ص ۱۷۵-۱۷۳.

۲. حسین پیرایا، تفکر علمی و توسعه اقتصادی و اجتماعی، ص ۵۳.

کود و ماشینهای کشاورزی، بیگمان در افزایش تولید فراورده‌های کشاورزی بسیار سودمند خواهد بود.

امکان افزایش خوردنیهای حیوانی بیش از خوردنیهای گیاهی است. یکی از عوامل مهم در این راه، پیکار با آفتها و بیماریهای داسی است. تلاشی که برای برگزیدن نژاد بهتر و بهبود تغذیه دامها می‌شود، وقتی سودمند است که بتوان دام را از بیماریها مصون داشت.

در کشورهای رو به توسعه، هر سال، دامهای زیادی بر اثر بیماریهای شناخته شده تلف می‌گردد؛ و حال آنکه در کشورهای صنعتی دامها از همان بیماریها بکلی در امانند.

طاعون گاوی هر سال دومیلیون گاو را می‌کشد. بیماری نیوکاسل هر سال مرغ زیادی را تلف می‌کند. در خاور دور، این بیماری ۷۰ تا صد درصد مرغان را نابود می‌کند؛ اما اکنون با واکسنی کم‌بها مرغان را از این بلا می‌توان در امان داشت.

«در پرتو ترقی و تکامل دانش، محصول متوسط شیر هر گاو در هلند به ۴۱۰۰ لیتر، و

در اسرائیل به ۴۳۰۰ لیتر رسیده است؛ اما همین میانگین در هندوستان از ۲۲۰ لیتر نمی‌گذرد.»<sup>۱</sup>

محقق امریکایی، رابرت الکساندر، نشان می‌دهد که حمایت از صنایع داخلی در کشور-

های کم‌رشد به زیان کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نیست. به نظر او: «هنگامی که کشورهای

رشد نیافته، مثلاً، صنایع نساجی، تهیه مواد غذایی و سیمان‌سازی خود را زیر حمایت می‌گیرند،

می‌توان انتظار داشت با ارزهای خارجی که در گذشته برای وارد کردن این کالاها مصرف

می‌شد، به‌وارد کردن دستگاههای تولیدی و یا مواد مصرفی دیگری که در گذشته اصلاً وارد

نمی‌شد خواهند پرداخت. ارزش کلی کالاها و وارداتی تغییری نخواهد کرد. بلکه نوع این

کالاها عوض خواهد شد.

در واقع، حمایت از صنایع در کشورهای رشد نیافته را، اگر بطور کلی مورد مطالعه قرار

بدهیم، نه تنها حجم بازرگانی جهانی را کاهش نخواهد داد بلکه آن را بالا هم می‌برد؛ زیرا

هنگامی که صنایع ماشینی در کشورهای رشد نیافته ساخته شد، هر روز، گروه وسیعتری از

کارگران از کار کم‌بازده کشاورزی دست کشیده به کار صنعتی که بازده نسبتاً بیشتری دارد

خواهند پرداخت. هنگامی که بازده کارشان بالا رفت، تقاضای آنها برای کالاها مصرفی،

و از آنجمله کالاها بی‌کیفیتی که هنوز از خارج وارد می‌شوند فزونی خواهد یافت.»<sup>۲</sup>

«البته بیم کشورهای صنعتی از اثرات اقتصادی صنعتی شدن و رشد اقتصادی کشورهای

کم‌رشد، پر بی‌بنا نیست. بی‌گفتگو با پیشرفت امر صنعتی شدن این ملتها، بسیاری از

کالاها مورد احتیاج خود را خودشان تولید خواهند کرد، ولی این فقط یک سوی قضیه

است. و آن هم سوی کم‌اهمیت‌تر آن.

رشد اقتصادی در کشورهایی که فعلاً کم‌رشد هستند، نتیجه‌اش این است که

قدردت خرید مردم آن کشورها را بشدت بالا می‌برد. اکنون تنها درصد کوچکی از اهالی بسیاری از

کشورهای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین، آقدر در آمد پولی دارند که بتوانند چند دلاری کالا از

۱. روزنامه دوکاسترو، ژنودلیتیکیک گرسنگی، انسان گرسنه. ترجمه منیر جزوی (مهران)، ص ۴۲۷.

۲. الفبای رشد اقتصادی، پیشین. ص ۵۴.

بازار خریداری کنند، در حالی که رشد اقتصادی این وضع را تغییر خواهد داد. توسعه کشاورزی، رشد صنعت و پیشرفت خدمات بازرگانی، در کشورهایی که اکنون کم رشد هستند، سبب خواهد شد که مردم دستمزدهای بیشتر و حقوق بگیر و بهره‌ور بسرعت زیاد شوند. و آنها هم این درآمدها را صرف خرید کالاهای مصرفی خواهند کرد. هر قدر درآمد این مردم بالاتر برود، خریدهای آنها هم گوناگونتر خواهد شد.<sup>۱</sup>

در نتیجه این جریان، صدها میلیون مردمی که اکنون یا اصلاً از بازار خرید نمی‌کنند و یا خریدشان بسیار ناچیز است، شروع به خرید کالاهایی هر چه گوناگونتر می‌کنند. بسیاری از این کالاهای مصرفی خواهند بخرند، باید از خارج وارد شود. از این رو، با توسعه اقتصادی، تمایل کشورهای کم رشد کنونی، برای خرید کالاهای مصرفی از خارج، بیشتر خواهد شد. اتومبیل، رادیو، تلویزیون، یخچال و وسایل دیگری که نشان تمدن تازه صنعتی است؛ مورد تقاضای مردمی قرار خواهد گرفت که پیش از صنعتی شدن کشورشان، هرگز تصور بدست آوردن آنها را هم نمی‌کردند.

هنگامی که چهارصد میلیون هندی و تقریباً صد میلیون سکنه آندونزی و دویست میلیون مردم آمریکای لاتین و صد میلیون آفریقایی وارد بازار شوند. این مسأله ممکن نیست اثرات مفیدی روی تقاضای کالاهای ساخته شده و محصولات دیگری که در کشورهای پیشرو صنعتی تولید و یا روییده می‌شوند نداشته باشد.

البته بالا رفتن تقاضا برای خرید کالاهای مصرفی و بخصوص کالاهای سنگین مصرفی، تنها در نتیجه رشد اقتصادی کشورهای کم رشد کنونی، امکان پذیر است. به این ترتیب، رشد اقتصادی کشورهای کم رشد، از نظر اقتصادی به سود کشورهای پیشرو صنعتی تمام خواهد شد. گرچه ممکن است در کشورهای پیشرو صنعتی، پاره‌ای از صنایع که کالاهای مصرفی سبک تولید می‌کنند زیان ببینند، ولی صنایع دیگر، فرصت پیدای می‌کنند تا فروش خود را بالا ببرند و ازدیاد کلی که در قوه خرید ملت‌های کم رشد پیدای می‌شود، منتج به ازدیاد وسیع میزان کل خرید کشور، از خارج خواهد گردید.<sup>۱</sup>

در کشورهای عقب‌مانده، اکثریت مردم بحساب نمی‌آیند و به منافع اقتصادی و اجتماعی آنها توجه نمی‌شود، و زنجیری از مقررات زمینی و اندیشه خرافی بگرد آنان میکشند از قبیل زندان و محدودیت‌های گوناگون اقتصادی و سیاسی، برای کشتن روح اکثریت و مرعوب ساختن آنها استفاده می‌کنند. «اربابان غدار»، هر همه حال، خودسرانه با زندگی او (انسان عقب‌افتاده) و نزدیکانش بازی کرده‌اند. ترس از قحطی، ترس از بیماری، ترس از بیکاری و گرسنگی، ترس از ظلم و تعدی، ترس از فردای تاریک و نامعلوم، ترس از قرضی که موقع پرداخت آن فرا رسیده و ترس از طلبکار و رباخواری که در انتظار نشسته است، ترس از زندان و ترس از ژاندارم و پلیس و هزاران ترس کوچک و بزرگ، روح این انسان عقب‌افتاده را مانند خوره، سالیان دراز، خورده و او را به صورت موجود ترسزده‌ای درآورده است که جز تسلیم و رضا و تحمل بی‌ثمر درد، راهی در برابر خویش نمی‌بیند.<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۲۱۱-۲۰۸ (به اختصار).

۲. مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی، پیشین، ص ۱۱۴.

جهل و بیخبری و بیسوادی یکی از عواملی است که بفتح ارتجاع و بزبان اکثریت در کشورهای عقب مانده وجود دارد. «در بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی، شماره بیسوادان به ۷۰ الی ۹۰ درصد جمعیت می رسد. متأسفانه، در این ممالک، طبقه روشنفکران و باسوادان نیز دارای روحیه ای ارتجاعی و قرون وسطایی هستند؛ به این معنی که اینها نیز برای اکثریت زحمتکش و فعال مملکت، ارزش و احترامی قابل هستند. هر نوع کار بدنی و دستی را مادون شأن خود می دانند و انتظار دارند کارگران و کشاورزان، چشم گوش بسته، به فرمان آنها گردن نهند.»<sup>۱</sup> رونه دومین<sup>۲</sup> شرح می دهد که چگونه جوانان آفریقایی در اروپا همه سخن از سوسیالیزم و برنامه های مهم انقلابی می گویند ولی اکثرآ حاضر نیستند که در فعالیتهای اجتماعی و فداکاریهایی که خود آنرا شرط نجات کشورشان می دانند، شرکت جویند یا خود را در این زمینه سرمشق دیگران قرار دهند.»<sup>۳</sup>

عامل دیگری که در کشورهای عقب مانده از نیروی مبارزه و مقاومت اکثریت می کاهد، کم غذایی و گرسنگی است. «کم غذایی و گرسنگی از مهلکترین دردهای کشورهای عقب افتاده بشمار می رود. دردیایی که آمریکا بتنهایی بیش از یک میلیون دلار در روز خرج نگهداری انبارها و سیلوهای سزاد گندم خود می کند، کلیه کشورهای عقب مانده — شاید بلااستثناء — با کم غذایی و گرسنگی دست بگیرانند؛ و تنها ۲۸٪ مردم جهان غذای کافی دارند (معادل ۲۷۰۰ کالری در روز) می خورند. از این رو، هارولد ویلسون، نخست وزیر فعلی انگلیس، در کتاب خود موسوم به جنگ علیه فقر جهانی می نویسد: «برای قسمت اعظم بشریت، فورترین مسأله نه جنگ، نه کمونیزم، نه هزینه زندگی و نه مالیاتهاست؛ فورترین مسأله، مسأله گرسنگی است؛ زیرا گرسنگی در عین حال، علت و عاقبت آن فقر و تیره بختی است که هزار و پانصد میلیون فرد بشر بدان محکوم شده اند.»

ارقام رسمی سازمان ملل متحد، حاکی است که در حال حاضر، لااقل ۶۰٪ جمعیت جهان، که همه آنها ساکن کشورهای عقب افتاده هستند، در حال گرسنگی بسر می برند. به گفته ژوزوئه دوکاسترو، رئیس سابق خواربار و کشاورزی، در سراسر خاور دور، تعداد افرادی که دچار کمبود غذایی هستند بیش از ۹۰ درصد سکنه آنهاست. در آمریکای جنوبی، بیش از دو سوم جمعیت را افرادی تشکیل می دهند که نه غذا دارند و نه لباس و نه منزل. [انسان گرسنه].

باتوجه به این که طبق مطالعات سازمان خواربار و کشاورزی، بطور متوسط ۲۷۰۰ کالری در روز برای سلامت بدن لازم است، ۱۲ درصد جمعیت دنیایین ۲۲۰۰ و ۲۷۰۰ کالری، و ۶۰ درصد از ۲۲۰۰ کالری نیز کمتر مصرف می کنند. آخرین ارقام موجود در این زمینه، نشان می دهد که در کشورهای پیشرفته، مصرف متوسط مردان و زنان در روز سه هزار کالری و ۸۰ الی ۹۰ گرم مواد پروتئین دار است؛ حال آنکه در آسیا، این رقم، بزحمت به ۲۱۰۰ کالری و ۵۰ گرم مواد پروتئین دار می رسد. نکته مهم دیگری که باید به آن توجه کرد این که از

۱. رک: همان، ص ۱۱۶.

2. René Dumont

۳. مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی، پیشین، ص ۱۲۰.